



۲۰۱۸/۰۳/۰۴

س. ح. روغ

«ننگ و نام»

بحثی با نویسنده پُرکار جناب سلیمان راوش

«... کویر بزرگ و بزرگ تر می شود...
وای بر آن که کویر را پنهان می دارد»
نیچه

قسمت اول

بخش دوم

۳

بهر حال کوشش می کنیم در یابیم که «سبب» راوش از «نوشتن» این اثر چی بوده است؟
راوش می نویسد: «...سعی من، در این کتاب تأکید بر مقاومت در برابر متجاوزین به حریم مقدس هویت ملی،
فرهنگی و آیینی جامعه از آغاز تاریخ تا انجام آن را تشکیل می دهد...
از چندین قرن بدین سو است که جامعه ما از لحاظ فرهنگی مستعمره بشمار می رود...از نیمه قرن اول هجری تا
۲۵۲ هس یعنی آغاز قیام یعقوب لیث به گونه مطلق مستعمره...در زمینه آزادی از قید استعمار فرهنگی اعراب
مبارزه صورت نه گرفته و جامعه خاموشانه آن را پذیرفته است...
جستجو و کشف دوباره برج و باره های هویت ها... اصل هویت قومی و فرهنگی مستقل... حافظه تاریخ را به
وسیله داوری فرهنگی مداوا نماید...!!»

جهانی نمودن فرهنگ را باید خواب و خیال دانست که امپریالیزم و استعمارگران برای استثمار جوامع در بی هویت
ساختن مردمان جهان به نفع سیاست های خویش، در سر می پروراند...جهانی کردن همه چیزی (ی؟) کشورها که
از سوی امپریالیزم علم می گردد، نیز فرو خواهد ریخت... «
/سلیمان راوش: نام و ننگ؛ کتاب اول؛ ۲۰۰۷؛ صص ۹ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۷/

به تصریح می نویسیم که همین چند سطر، بسامد سرتاسر چارجلد اثر «نام و ننگ» راوش است -
ازین نظر که راوش اگر دُر سُفته یا اگر آشفته شفته، همه را در همین چند سطر گفته است؛
حق و مستحق گفته باشیم: اثر «نام و ننگ» س. راوش در همین چند سطر آغاز می یابد و با همین چند سطر هم پایان
می یابد؛ باقی هر چی که راوش می افزاید، هزارنامه نامرام، و «هزار تو» ی بی چارسو است؛
و ازین نظر که همین چند سطر روشن می سازند که چگونه س. راوش در یک خلط بحث بسیارخشن فرو می لغزد؛
و خواننده را هم با خود می لغزاند؛

مشکل اصلی اثر راوش این نیست که وی کوشیده باشد تعلقات و تلقیات خود را بیان کند؛ در این حق راوش و هر
نگا- رنده دیگری تردیدی وارد نیست؛ بل مشکل راوش این است که وی اصل مسایل و مسایل اصلی را دقیق مطرح
نمی کند؛ و در نتیجه از هر کجایی که به «مسأله» می آویزد، بگفت لوکاج، به یک «واکنش دُفرمه به واقعیت^۱» می
رسد؛ و مشکل راوش این است که به جای این که فراراه خواننده یک راه نو بگشاید - که هر تحقیقی ملتزم به چنین
رسالتی است - به جای آن راوش خواننده را بر یک بارکج می بندد؛ و درچنین فضای مسمومی که بر وطن سایه
افکنده است و همه دار و ندار ما از ما ربوده می شود، همان اعتماد- بخود «باقی مانده» خواننده را هم از وی می
رباید و زیر پای خواننده را خالی می کند؛ راوش بمراتب ناروا تر از آن می کند که قدما «مغالطه» نامیدند؛

اول این که راوش در این سر خط ها، چیزی بیشتر از این نمی کند، مگر این که بر سر یک چارراهی، سپاهی بایستد؛
راوش که قصد می کند بر کار های «آگاهان ما» انگشت بگیرد، این کار ناشایستی نیست؛ و بیشتر از آن لازم هم
است؛ اما راوش بجز یکی دو نمونه بسیار بی اهمیت، اصلاً نشان نمی دهد که «آگاهان ما» در کجا کدام کار ها
نکرده اند، که جناب راوش می خواهد آن کارها را بکند؛ و گیریم که راوش وظیفه خود نداند نشان دهد که دیگران
چی نکرده اند؛ اما جناب راوش همان کارهایی را که می گوید خودش می کند، اصلاً نشانی نمی دهد که همین کار
ها را در کجا کرده است؟؟؟

راوش کاملاً حق بجانب است: آگاهان ما، در محدودیت های بسیار بزرگ نوشته اند، اما کاری را که راوش کرده
است، نکرده اند:

دوم این که می پرسیم منظور راوش از بیان ذیل چیست:

«...سعی من، در این کتاب تأکید بر مقاومت در برابر متجاوزین به حریم مقدس هویت ملی، فرهنگی و آیینی
جامعه از آغاز تاریخ تا انجام آن را تشکیل می دهد...»

کمترین چیزی که معلوم است این که راوش در «از آغاز تاریخ تا انجام آن» مقیاسی را وضع می کند که خودش آن
را «در این کتاب» نمی پیماید؛ بگذریم از این که امروزه تحقیق دیگر اصولاً چنین مقیاس هایی نمی بندد؛ حتی در
تاریخ- نویسی موضوع بندی هایی بمانند «از آغاز تا انجام» دیگر مفلوک و متروک شده اند؛ ۵۰ سال پس از کتاب

۱- تیو پینکوس: گفت وگو هایی با گیورگ لوکاج؛ ترجمه امید مهرگان؛ تهران ۱۳۹۲؛ ص ۵۴

معروف «تاریخ ماد» از آغاز تا انجام» از م. دیاکونوف، اینک داکتر مهرداد ملکزاده موضوع کار خود را صرفاً «۵۸۵ ق. م.» قرار می دهد، تا وارد بحث در تاریخ ماد بشود؛

و اما مفهوم اصلی در این بند که راوش می آورد، مفهوم «مقاومت» و «مقاومت در برابر متجاوزین» است؛ منظور راوش از این بیان چیست؟ راوش چگونه این بیان را بالای «آغاز تاریخ تا انجام آن» منتقل کرده است؟ یعنی چی که راوش سعی اش را بر «تأکید بر مقاومت در برابر متجاوزین از آغاز تاریخ تا انجام آن» گذاشته است؟

اگر راوش می گوید که در برابر تمام متجاوزین از آغاز تا انجام تاریخ، یک تنه مقاومت می کند، پس راوش «جهان پهلو» را چو لاق میان بسته است؛ و اگر می گوید بر همه مقاومت هایی می خواهد تأکید کند که از آغاز تا انجام تاریخ در برابر «متجاوزین» صورت گرفته اند، پس راوش پلخمان را، چندین قولاج، کلان بسته است -

راوش به کدام دلیل **گفتمان «مقاومت»** را به دلخواه خود تا «آغاز تاریخ» عقب می برد؟

این اصلاً مهم نیست که راوش خود را دانا بسازد که در «آغاز تاریخ» کسی با این مفاهیم لاس و پلاس نمی کشیده است!

مهم تر این است که ما همه بدقت بدانیم، و راوش هم بداند، که «مقاومت» کدام رقم «یخن پاره گی» یا «جنگره گی» نیست! در مقاومت کسی از قامت کسی تقاص نمی کشیده است!

دقیق تر می شویم و می پرسیم که گفتمان مقاومت به کدام چشم انداز نظری گشوده می شود :

گفتمان مقاومت پسمنظر سیاسی مستعمرات را در برابر ما می گشاید؛ و منظره اصلی سیاسی دنیای مستعمرات عبارت بوده است از این که استعمارگران در مستعمرات برای خود یک میدان سیاسی برپا کردند که در انحصار خودشان بود؛ **مردمان فرودست Subaltern** از این میدان سیاسی بیرون رانده شدند^۲؛ این همان جریان عجیب و باورنکردنی است که در اصطلاح سیاسی «نابودسازی سیاسی = Politicide» نامیده شد؛

پانکیچ می شرا مینویسد که برای چند قرن مردمان فرو دست نمی یافتند که با کدام سلاح در مقابله با استعمارگران پیروز شوند؛ معنا این که با کدام وسیله دروازه مرموز میدان سیاسی را بروی خود بکشایند؛ پس از یک دوره طولانی خشونت های مایوسانه و پُر از قربانی، بالاخره از طریق مذاقه عمیق در دو تجربه **چاپان و افغانستان** فرو دستان این سلاح را یافتند: این سلاح **ناسیونالیزم** بود؛

چنین بود که **ناسیونالیزم فرو دستان (= ناسیونالیزم محکومان «اندرسن»)** در مقابل **ناسیونالیزم استعمارگران (= «ناسیونالیزم حاکمان «اندرسن»)** قد علم کرد؛ و چنین نبود که فرودستان اهلی شدند و عقل نشان دادند که «ناسیونالیزم» را از استعمارگران «بیاموزند»؛ درست بر خلاف، فرو دستان به تجربه در یافتند که درب آن «جنت مقدسه» سیاسی استعمارگران را فقط با کلیدی می توانستند گشود که با قفل استعمارگران برابر بیفتد؛

اما این به چی معنا بود؟

^۲ - معنای این سخن این است که میدان سیاسی در مستعمرات مطابق به مدل یونانی «آگورا» سازمان داده شد؛ می دانیم که در آگورای یونانی هم «برده گان» از آگورا بیرون قرار داده بودند؛ و این نظر یکی از منابعی بود که دنیای مدرن بر مبنای آن برده داری را مستند ساخت و توجیه کرد. پسان تر می بینیم که این نظر با استنباط از کولونالیزم خویشاوندی ذاتی داشته است؛

معنا این که این میدان استعماری، یک میدان مدرن بود؛ یک میدان که منطبق با ناسیونالیزم استعمارگران بنا شده بود؛ از این جاست که ناسیونالیزم فرو دستان ناگزیر بود با همان نظام مفهومی تاسیس شود که استعمارگران با خود آورده بودند: قانون؛ آزادی؛ حقوق؛ هویت؛ و ازینگونه؛

این مفاهیم در فکر قدیم فرو دستان، و در دنیای سنتی آنان، حاضر نبودند؛ فرو دستان با نگاه به این مفاهیم اصلی که استعمارگران با خود آورده بودند، کوشیدند به سنت خود مراجعه کنند و مفاهیم نقلی معادل برای خود را انکشاف ببخشند؛ فکر فرودستان از طریق مطابقت با فکر استعمارگران بازآفرینی شد. رهایی ملی فرودستان از طریق خود استعمارگران فرا رسید!

پس «مقاومت در برابر متجاوزین» را تعریف می کنیم:

«مقاومت ضد استعماری» به معنای همه و هرگونه تلاش ها برای در هم شکستن همین سلطه و استیلای انحصاری استعمارگران بالای میدان سیاسی، به معنای فتح دوباره «میدان سیاسی داخلی»، به معنای حصول حق حضور در میدان سیاسی، بوده است^۳؛

مفهوم «مقاومت» پیش از استعمار = کلونیالیزم شناخته نبوده است؛ گفتمان «مقاومت»، یک گفتمان «مدرن» است؛ این که در برخی آثار تاریخ سیاسی، برای هر موردی، مفهوم «مقامت» بکار رفته است، یک رویکرد نسنجیده است؛ و این نسنجیدگی را، بیشتر از همه، در نوشته جناب راوش می یابیم؛

و بعد، طوری که نوشتیم، «گفتمان مقاومت»، مبتنی و معروض بر مفاهیم کلیدی و رهنمایی است که خود این مفاهیم منشأ مدرن، و بنا بران، غربی دارند؛ بدون قرینه سازی و صریح می نویسیم: شاکله های «گفتمان مقاومت»، در دنیای مستعمرات اصلاً شناخته نبوده اند؛ راوش، خودش، آنجا که «حریم مقدس هویت ملی و فرهنگی و آیینی» می نویسد، در این جا وی مفاهیم مدرن را عنوان می کند؛

اما در همین جا یکی از راز های بزرگ دنیای معاصر نهفته بوده است؛ این راز عبارت بود از این که نظام مفهومی مدرن که با اصول آزادی به میدان آمد، نه تنها نتوانست خود را از پهلوی استعماری آزاد بسازد؛ بل «هویت اروپایی» و «هویت غربی» اساساً با نگاه به مستعمرات تاسیس و تعریف شدند؛ نظام مدرن که مستعمرات را در بند انداخت، یک اسکندر نیافت که از «درپند» مستعمرات بگذرد؛ نظام مدرن، خود، در مستعمرات در بند افتید؛ در مستعمرات بود که نظام مفهومی مدرن، در موضع ضد مدرن کار بست یافت؛ نظام مفهومی مدرن نوزادی پدید آورد تا خودش را دفن کند!

این نوزاد، گفتمان پسااستعماری یا Postcolonialism بود؛

^۳- در اروپای قرن بیستم هم «نهضت مقاومت» به معنای مقابله با انحصار میدان سیاسی از جانب جریان های توتالیتر بوده است. هانا آرنت این مبحث را در کتاب عظیم توتالیتریزم می گشاید.

^۴- مطابق به منابع یونانی اسکندر از «درپند» آذربایجان بسوی قلمرو پارت ها عبور کرد؛ این دربند را یونانیان Porta Caspica نامیدند؛ منظور اسکندر دستیابی به منابع عظیم طلای آسیای میانه بود؛ اسکندر کدام «تمدن گستری» را نمی شناخت.

دنیای مستعمرات همه سرنوشت دشوار و درد آوری را بجان خرید، تا جهان را وارد دورهٔ **پسااستعماری** ساخت؛ گفتمان مدرن، نخست در برابر گفتمان پسا استعماری بود که به یک چالش اساسی مواجه شد؛ انحصار **گفتمان مدرن**، درست در برابر **گفتمان پسااستعماری** بود که بطور نهایی درهم شکست؛ گفتمان «**پسامدرن**» را از **آخرین** عکس العمل های **دفاعی گفتمان مدرن** می دانیم که در برابر عروج **گفتمان پسااستعماری** روی دست گرفته شد؛ طوری که می دانیم **گفتمان پسا مدرن** در این کار بست کارآمد نبرامد؛ و به همین دلیل افول یافت؛ اما گفتمان پسااستعماری پیوسته بیشتر شگوفا شد. **بدین سان است که موضع ما، از این پس، نه موضع مدرن است؛ و نه موضع پسامدرن است؛ موضع ما، موضع پسا استعماری است؛**

آن قدر اندیشهٔ مدرن را که ما می توانیم به شانه کنیم؛ آن قدر اندیشهٔ مدرن را ما می توانیم در **گفتمان پسااستعماری** نشانه کنیم؛

سرگردانی های مایوسانهٔ ما در پسکوچه ها و تهکاوای ها و زیاله دانی های مدرن و پسامدرن، و تلاش های شرمیده و سرکوفتهٔ ما برای این که از یخن دریدهٔ خود، دامنی برای پینه و پن مدرن، بُرش و چاره کنیم؛ اینک به پایان می رسد؛ زمان به ما می آموزد که ما پشمینه و چپن مدرن و پسامدرن را از سرش پاره کنیم :

این تشریف بر قامت ناساز و بی اندام ما بس دراز بوده است!

فانون برای ما قانون گذاشت؛ **فانون به ما گفت ما باید راه خود را ... جدا کنیم، تا راه خود را بیابیم؛ فانون، اگر**

که داهیهانه فانوس ها بر افروخت، اما هنوز نمی شناخت که این راه کدام است؛ امروز ما می دانیم :

این راه، راه پسا استعماری است!

پسااستعماری، راه رهایی ما است، زیرا پسااستعماری ما را از انحصار رهگذر مدرن رها می سازد؛ و این درست در حالی که می دانیم که نگرش پسااستعماری عمیقاً **دو رگه** است؛ یعنی ممکن نیست که میدان های **مقاومت پسااستعماری**، از چاپ و انطباق مدرن و پسامدرن، و بنابراین از چاپ و انطباق استعماری، خود را برهانند؛

چرا چنین است؟

زیرا نظام مفهومی بسیار گسترده و انتظام یافته ای که طی جریانات چند قرن اخیر، در همه عرصه ها، به میدان فکر و نگرش وارد شده اند، جوانب محکم همه بشری هم دارند؛ این جریانات برجا می مانند؛ و نمی توان و نیاید از آن ها بیرون رفت؛

با نگاه به سرگذشت ما «مردمان دست دوم»، این بدان معنا است که پس از چند قرن دورهٔ استعماری، ما نمی توانیم، دیگر، آن باشیم که بودیم؛ نه تنها این که کدکس مطابقت ما عوض شده است؛ بل برگشت به گذشتهٔ «آنچنانی»، هر قدر هم که راوش، از آن گذشته، یک چیز آرمانی بتراشد، دیگر نه تنها میسر نیست، بل که درست هم نیست !

در آن گذشته کدام «خدای خرد»، که جناب راوش بشارت می دهد، منتظر ما نیست!

این یک فریب عظیم است !!

و اما اگر **گفتمان پسا استعماری**، نمی تواند خود را از نظام مفهومی مدرن رها سازد، پس چرا این **گفتمان برای ما** یک **گفتمان رهایی بخش** است؟

زیرا **گفتمان پسااستعماری**، **گفتمان دوران گذار از جهان سلسله مراتبی** {و بنابراین استعماری} به **جهان شبکه بی** است؛ این **جهان شبکه بی**، همان **ساختار زیربنایی** است که **گلوبالیزم** بر آن **مبتنی** است؛

تحول جهان سلسله مراتبی مدرن، به جهان شبکه‌ی گلوبال، باعث شده است که دروازه‌های ورود به جهان گلوبال، از انحصار مدرنیته غربی بیرون بیافتد؛ و متعدد، و متکثر، شود؛ دروازه‌های بعدی برای عبور به جهان گلوبال گشوده می‌شوند:

دروازه اولی همان بود که دنیای مدرن و پسامدرن، یعنی اروپا و غرب از آن دروازه وارد جهان گلوبال می‌شدند؛ در مدخل این دروازه کشیک شیک غربی به پهره ایستاده بود؛ یخن دریدگان رنگ زدگان را در زباله دانی ممنوع العبور ریخته بودند؛ فقط چند تنی از این دروازه می‌گذشتند که حق العبور پرداخته بودند؛ «بقیه»، به این مصرف رسانیده می‌شدند که، بگفت معروف آرنولد توین بی، «در دریای بیکران پرولتاریای غرب غرق می‌شدند».

اما اینک دروازه دومی گشوده می‌شود؛ و دنیای مستعمراتی سابق از این دروازه وارد جهان گلوبال می‌شود؛ این دروازه، دروازه پسا استعماری است؛ پسا استعماری، همان مدرنیته ما است!

درحالی که غرب {هنوزهم} تلاش دارد گلوبالیزم را به مسیری هدایت کند که برتری {استعماری و نواستعماری} غربی را ابقا کند؛ در این حال گلوبالیزم، بنا به منطق تکوین خود، سلسله مراتب را در هم می‌شکند و جهان مستعمراتی را در سطح و سویه برابر با غرب بالا می‌کشد؛ «منطق برتری» دیگر مسترد می‌شود و از میدان بیرون می‌رود؛

از این جاست که سپیواک گفت: «گلوبالیزم، کلونبالیزم نیست!!»

ازین جاست که پسا استعماری، از مارکسیزم هم فرا تر می‌رود؛ چون مارکسیزم، هم، در نهایت، یک قرائت مدرن بوده است؛

گفتمان پسااستعماری، گفتمان ماست برای وارد شدن به جهان گلوبال؛ گفتمان پسااستعماری، برتری طلبی گفتمان مدرن و آن نظام روابط قدرت را که از مدرنیته ساطع و صادر می‌شد و «جهان بقیه» را فرو دست می‌ساخت، از موضع گلوبال منزوی می‌سازد؛ به این معنا گفتمان پسااستعماری یگانه گفتمان گلوبال است، چون پیوسته بیشتر و گسترده تر، مدرن و پسامدرن را، هم، در خود بالا می‌کشد؛

دو رگه بودن گفتمان پسا استعماری ناشی از استیصال چند قرنه جهان مستعمراتی نیست؛ ذی جوانب بودن گفتمان پسا استعماری بیانی از ذی جوانب بودن ذاتی پروسه گلوبال است؛

بدون تردید گفتمان پسااستعماری در این مسیر بیشتر جلو خواهد رفت تا به نظام مفهومی که لازم دارد، نایل بیاید؛ اما گفتمان پسا استعماری خود را از این طریق متمایز نمی‌سازد که یک نظام مفهومی لزوماً «ضد مدرن» و «ضد پسا-مدرن» را به پیش بکشد؛ در شرایط جهانی شدن فکر، و گذار فکر به دوران دیجیتال و مجازی، چنین چیزی دیگر عبث است؛ گفتمان پسااستعماری خود را از این طریق متمایز و آزاد می‌سازد، که یک نظام متمایز تفسیر را به پیش می‌کشد؛ از این جاست که پسااستعماری، پیوسته بیشتر و گسترده تر، وارد میدان هرمنوتیک می‌شود، هم در فلسفه و هم در متود؛

این بحث نظری فشرده در باره نظریه پسااستعماری را ضرورت داشتیم تا از سردرگمی درد آور سالهای اخیر درباره سوال «چی باید کرد؟» بیرون برآییم؛ ما تا کنون در پاسخ به این سوال دچار سردرگمی بوده ایم؛ و یکی از نمونه

های تأثر آور این سر درگمی ما، بیانات جناب راوش است؛ راوش در حالی **گفتمان مقاومت** را مطرح می کند، که نمی داند **گفتمان مقاومت** از کجا می آید؟ و با **گفتمان مقاومت** به کجا می خواهد برود؟

گفتمان مقاومت، و مقاومت در برابر متجاوزین، یک گفتمان پسااستعماری است؛

و جناب راوش فقط وقتی مجاز است که «**حریم مقدس هویت ملی، فرهنگی و آیینی**» را با **گفتمان «مقاومت در برابر متجاوزین»** پیوند بدهد، که این مفاهیم را از منظر و از موضع **گفتمان پسااستعماری** مطرح کند؛ و در این صورت راوش باید تفسیر **پسااستعماری** از این مفاهیم را پیش بکشد؛ به این گونه است که یک مفهومی بمانند «**هویت قومی**» ، که اصلاً یک مفهوم **پسا مدرن** است، در **چارچوب گفتمان پسا استعماری** از نو تفسیر می شود و بنابراین به استنباط **های اصولاً نو راه می گشاید؛**

این استنباط ها را راوش {و مثلاً **پدرام**} نمی شناسند؛ کسانی بمانند راوش و **پدرام** مانع هستند که ما خود را از **گفتمان پسامدرن** به سوی **گفتمان پسا استعماری «آزاد»** بسازیم؛

با انگیزه های **راوش** و **پدرام** کاری نداریم؛ اما این اشخاص زیر نام «**مقاومت در برابر متجاوزین**» ما را بیشتر ازین در بند نگه میدارند! ما همه باید این طلسم را در هم بشکنیم!

و اگر راوش میگوید نی نی منظور وی، از مفهوم «**مقاومت**»، همین دیدگاه **پسا استعماری** بوده است، این نیات نیک است؛ اما برای اینکار راوش «**بانیات**» چنین مراجعه ای را باید پیریزی کند؛ و تا این کار شدنی شود، راوش اول تر دقیق بسازد که **مفاهیم مدرن** بمانند «**هویت ملی و فرهنگی و آیینی**» را، که متضمن **ساختارهای مدرن** هستند، نمیتواند، به دلخواه خود، به **پیشامدرن**، و به **قدیم**، و به «**آغاز تاریخ**»، تبعید کند؛ و با نیات حقیقتاً دوستانه مینویسیم که راوش، دشوار را خوار بسازد، و اول تر برود و خود را «**بیوار**» بسازد که این **گفتمان پسااستعماری** اصلاً چی است!

اگر راوش **پسا استعماری** را می دانست، چنین تقصیری را به «**آگاهان ما**» نمی بست که «در این زمینه کاری نکرده اند»؛ **گفتمان پسا استعماری** پیش از **ادوارد سعید** شناخته نه بوده است؛ و **ادوارد سعید** این **گفتمان** را در دهه ۱۹۸۰ به پیش کشیده است! ما افغانان متاسفانه کما فی السابق، از چیز هایی گپ می زنیم، که از آن ها آگاهی نداریم! بر ما است که با چشمان باز در یابیم که **گفتمان پسا استعماری**، که **گفتمان** ما است، و باید قرار بگیرد، **نمی تواند یک گفتمان هیبرید نباشد؛**

و بر ما است که با چشمان باز دریابیم که ورود در **مبحث پسااستعماری**، کار کدام هیبرید نباشد؛

درین جهان مستعجل، ما باید با عجله ای بیش از دیگران با وقاد بتازیم و «**تفسیر**» خود را هرچه بیشتر از تفسیر **مدرن و پسامدرن «آزاد»** بسازیم؛ و بر مبنای **پسااستعماری** آباد بسازیم؛

«**آنان**»، و **مدرن**، و «**رمان**» های شان؛ «**ما**»، و **پسااستعماری**، و «**ناولها**» ی ما!

این بحث را در پایان بیش تر می گشاییم؛

پایان بخش دوم قسمت اول
ادامه دارد

بخش اول قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Rogh_s_h_nang_wa_naam_q1_b1.pdf